

آینه و چند داستان دیگر

نویسنده:

هاراکی موراکامی

ترجمه‌ی:

مصطفی تجلی

ویراستار:

ساره حسینی عطار، سید خلیل حسینی عطار

فهرست

۷.....	آینه.....
۱۴.....	بیدکور، زن خفته.....
۳۵.....	نام حقیقی او واقعاً همین بود: تونی تاکیتانی.....
۶۱.....	چاقوی شکار.....
۸۳.....	دختر جشن تولد.....
۱۰۲.....	سال ۱۹۷۱، سال اسپاگتی بود.....
۱۱۰.....	عشق سمسا.....
۱۳۳.....	فاجعه‌ی معدن نیویورک.....
۱۴۹.....	قضیه‌ی غیب شدن فیل.....
۱۷۳.....	گره‌های آدمخوار.....
۱۹۹.....	مرد هفتم.....
۲۱۸.....	همسر من یک مرد یخی است.....
۲۳۱.....	هوایما: یا، او طوری با خود حرف می‌زد، گویی شعر می‌خواند.....
۲۴۴.....	یک روز عالی برای کانگوروها.....
۲۵۰.....	داستان یک عمه‌ی بینوا.....

معمداً بعضی افراد نیز در هنگام نام از این دو گروه فرار نمی‌کنند. برای مثال
 فردی که نام بی و چند سال زندگی‌ام هرگز نه حتی یک بار روح دیدم و
 همیشه پیش آنکس شده و یا زمانی سابق داشتم که از آینده خبر دادم یک
 بار هنگامی که با دو نفر از دوستانم در استانبول بودیم آن‌ها قسم خوردند یک
 روح را دیدم که با ما سوار استانبول است. اما من هیچ چیز ندیدم. آن‌ها ادعا
 می‌کردند یک زن خانگی پوش کنار من ایستاده است. اما چنانچه با جانی که

آینه

به نظر می‌رسد تمام داستان‌هایی که امشب تعریف می‌کنید، به دو دسته تقسیم می‌شوند. بعضی از داستان‌ها در یک طرف دنیای زندگان و در طرف دیگر دنیای مردگان را دارند و نیروهایی که اجازه می‌دهند از مرز بین این دو دنیا عبور کرد. این امر شامل ارواح و مواردی از این دست می‌شود. گروه دوم داستان‌ها شامل توانایی‌های فراطبیعی، پیشگویی و آینده بینی است. تمام داستان‌های شما به این دو گروه تعلق دارند.

در واقع، تجربیات شما نیز تقریباً در یکی از این دو گروه قرار می‌گیرند. منظور من این است انسان‌هایی که روح می‌بینند، فقط روح می‌بینند و هرگز توانایی شهود یا پیش‌آگاهی ندارند و کسانی که چنین توانایی‌هایی دارند، روح نمی‌بینند. نمی‌دانم چرا، اما به نظر می‌رسد برخی افراد نوعی حس پیش‌گزی‌بندی به یکی از این دو وضعیت دارند. حداقل این چیزی است که من درک می‌کنم.

مسلماً بعضی افراد نیز در هیچ‌کدام از این دو گروه قرار نمی‌گیرند. برای مثال خود من، در تمام سی و چند سال زندگی‌ام هرگز نه حتی یک بار روح دیده‌ام و نه دچار پیش‌آگاهی شده و یا رؤیایی صادق داشته‌ام که از آینده خبر دهد. یک بار هنگامی که با دو نفر از دوستانم سوار آسانسور بودیم، آن‌ها قسم خوردند یک روح را دیده‌اند که با ما سوار آسانسور است، اما من هیچ چیز ندیدم. آن‌ها ادعا می‌کردند یک زن خاکستری پوش کنار من ایستاده است، اما حداقل تا جایی که